

اولوالالباب در قرآن

علی دسترس

دانش‌پژوه دوره نیمه تخصصی علوم و معارف قرآن

چکیده: نخستین گام در راه فهم قرآن، شناخت دقیق واژه‌های آن است. فهم دقیق دایره‌های معنایی واژه‌های هر متنی در گرو شناسایی فضای آن متن است. بنابراین برای دستیابی به مراد الهی و فهم معنای واژه‌های قرآنی، باید از خود آیات قرآن بهره جست. این نوشتار برپایه این نظریه به تحقیق و بررسی اصطلاح «اولوالالباب» در آیات گونه‌گون قرآن پرداخته، دایره‌های معنایی این اصطلاح را در پرتو آیات قرآن بیان کرده است.

کلیدواژه: واژه‌شناسی / فهم قرآن / واژه‌شناسی قرآن / اصطلاح‌شناسی قرآن / اولوالالباب.

مقدمه

قرآن صحیفه نورانی الهی است که از هنگام نزول افتخار آفرینش شگفتی‌های بسیار و ارمغان‌هایی پربر بار در دفتر فرهنگ و تاریخ انسان رقم زده است. «زمانه ندارد چنین افتخار» این گرامی‌نامه از همان روزگار تجلی فرشی خود زمینیان را به همتی والا و تلاشی فراگیر برای صعود به عرش خواند از همین روی آنان که بر او دل بستند راهنمای دین و دنیایشان و جلابخش جان و روانشان را در قرآن یافتند. آنان دل بر عقد او بستند و قرآن چهره بر ایشان گشود.^۱

قرآن کتاب نوربخشی و احیاگری است؛ ظاهرش دل را ربوده، باطنش ژرف و کرانه‌هایش بی‌متها است. همیشه زنده است و تازگی‌های بی‌حد دارد.

قرآن متنی است عوام فهم و خواص پسند. هر انسانی یا در حال سقوط است و درکات نزول را طی می‌کند؛ یا متوقف شده است؛ و یا در حال صعود به درجات والای انسانی است و قرآن برای هر طیف برنامه خاص خود را دارد.

درباره دسته اول می‌فرماید «اذهب الی فرعون إنه طغی» تا آنجا که می‌فرماید «قال ربنا ائدی اعطی کلّ شیء خلقه ثم هدی»^۲ حتی برای فرعون نیز حرف و حدیث دارد. دسته دوم را می‌فرماید «انا هدیناه السبیل اما شاکراً و اما کفورا»^۳ و «ان لیس للانسان الا ما سعی»^۴ و «لاتزر وازرة وزر اخری»^۱ و بالآخره «کل نفس بما کسبت رهینة»^۲. و برای دسته سوم می‌فرماید «فاذا فرغت فانصب و الی ربک فارغب»^۳.

۱- سعیدی روشن، محمدباقر، علوم قرآن؛ ۸

۲- طه/۵۰-۴۳.

۳- انسان/۳.

واژه‌شناسی اولوالالباب

لب به معنای مغز و حقیقت است. واژه الباب از لب است: لب کل شیء: ای نفسه حقیقته. اللب: العقل و الجمع: اللباب، اللبب: قال ابن أثیر: هذه لغة اهل الحجاز، اهل نجد يقولون لبّ يلبّ بوزن فرّ يفرّ.^۴ اولوالالباب: ای ذوی البصائر و العقول.^۵ اللب: العقل یسمی به لانه خیر ما فی الانسان و اللب من کل شیء: خیره و خالصه.^۶ بدون شک از روش‌های متقن و معتبر تفسیری، روش قرآن به قرآن می‌باشد. پس باید سر سفره قرآن نشست و دید اولوالالباب از نظر قرآن چه کسانی هستند. این واژه شانزده مرتبه در جای جای قرآن به چشم می‌خورد:

سوره‌های بقره ۱۷۹ و ۱۹۷، آل عمران ۷ و ۱۹۰، مائده ۱۰۰، یوسف ۱۱۱، رعد ۱۹، ابراهیم ۵۲، ص ۲۹ و ۴۳، زمر ۱۸ و ۲۱، غافر ۵۴، طلاق ۱۰.

در سوره آل عمران خداوند در مقام بیان خصوصیات اولوالالباب است. «انّ فی خلق السموات و الارض و اختلاف اللیل و النهار لآیات لا ولی الالباب».

«الذین یذکرون الله قیاماً و قعوداً و علی جنوبهم و یتفکرون فی خلق السموات و الارض ربّنا ما خلقت هذا باطلاً سبحانک فقنا عذاب النار».^۷

«الذین یذکرون الله ...» از نظر اعراب در موضوع جر می‌باشد و صفت برای اولوالالباب است.^۸ صاحبان خرد و عقل در حالت قیام و ایستاده و نشسته و به پهلو خوابیده در حال ذکر خداوند هستند.

طبرسی در مجمع البیان می‌گوید: «الذین یذکرون ... قائمین و قاعدین و مضجعین ای فی سائر الاحوال لان احوال المكلفین لا تخلوا من هذه الاحوال الثلاثة و قد امروا بذكر الله تعالی فی جمیعاً».^۹

طبرسی نکته‌هایی بسیار با اهمیت را طرح می‌کند که اساساً حالت دیگری برای انسان نمی‌توان تصور کرد انسان یا ایستاده است، یا نشسته و یا خوابیده.

اولوالالباب به طور استمرار در حالت ذکر هستند زیرا اولاً: صیغه مضارع دلالت بر مداومت و استمرار در انجام کاری دارد، ثانیاً: لفظ «قیام» و «قعود» و «علی جنوبهم» تأکید و تأیید این مطلب است.

۱- انعام/۱۶۴.

۲- مدثر/۳۸.

۳- انشراح/۷ و ۸.

۴- ابن منظور؛ لسان العرب؛ ماده لب.

۵- طبرسی؛ مجمع البیان فی تفسیر القرآن؛ ۱/۹۸.

۶- همان.

۷- آل عمران/۱۹۰ و ۱۹۱.

۸- طبرسی؛ مجمع البیان فی تفسیر القرآن؛ ۱/۹۹.

نکته‌ای که شاید ذهن انسان را به خود مشغول کند این است که چگونه می‌شود انسانی در همه لحظات و حالات در حال ذکر باشد؟ چگونه ممکن است انسانی در حال خواب و در هنگامی که فعالیت‌های روزمره را انجام می‌دهد، غذا می‌خورد، صحبت می‌کند و ... همواره در حال ذکر باشد.

اگر ما تصور کنیم که ذکر فقط ذکر لسان است نمی‌توانیم به این پرسش جواب بگوئیم. ای عزیز، بدان که ذکر را مراتبی است، نازلترین مرتبه ذکر، ذکر لسان است اگر این ذکر زبان به قلب تفهیم شود ذکر پیوسته خواهد شد.

امام خمینی (ره) می‌فرماید: یکی از عادات قلبیه عبادات، خصوصاً عبادات ذکریه، «تفهیم» است. آن چنان است که انسان قلب خود را در ابتداء امر چو طفلی پندارد که زبان باز نکرده و می‌خواهد آن را تعلیم دهد. اگر ذکر به قلب تفهیم شود نتیجه این تفهیم آن است که پس از مدتی مواظبت زبان، قلب گشوده شده، ذاکر و متذکر گردد. در اول امر قلب متعلم و زبان معلم است و به ذکر زبان، قلب ذاکر بوده، تابع زبان است ولی با گشوده شدن زبان قلب، قلب ذاکر شده، زبان به ذکر آن ذکر گوید و به تبع آن حرکت کند، بلکه گاه شود که در خواب نیز انسان به تبع ذکر قلبی ذکر لسانی گوید زیرا که قلب مختص به حال بیداری نیست و اگر متذکر شود، زبان نیز که تابع آن شده ذکر گوید. و از ملکوت قلب به ظاهر سرایت نماید.^۱ «قل کلّ یعمل علی شاکلته»^۲.

و نیز در لب لباب مثنوی آمده است: ذکر عام و آن طرد غفلت باشد و هرگاه طرد غفلت شد سالک ذاکر است اگرچه زبان ساکت باشد؛ ذکر خاص و آن ازاله تمیز و خرق حجاب عقل است و ذاکر در این حال متوجه حضرت است به قلب سازج.^۳ ذکر اخص و آن فنای ذاکر است از خلقت و بقای او به حق.^۴ روشن شد که اگر ذکر به قلب تفهیم شود ذاکر خواهد توانست در حالت خواب و سکر هم ذکر بگوید. ذکر داشتن در حالت قیام و قعود به ذکر در خواب می‌انجامد. یک لحظه انتزاع ذکر، غفلت‌آور است و اهل جهنم غافلند.

«و لقد ذرأنا لجهنم کثیراً من الجنّ و الانس لهم قلوباً لایفقهون بها و لهم اعین لایبصرون بها و لهم اذان لایسمعون بها اولئک کالانعام بل هم اضلّ اولئک هم الغافلون».

و بعید نیست یکی از معانی این حدیث شریف «نوم العالم افضل من عبادة الجاهل» این باشد که چون عالم، ذکر را تفهیم به قلب کرده است خواب او هم عبادت است و از طرفی عبادت عالم قطعاً از عبادت جاهل برتر است و لذا خواب عالم افضل از عبادت جاهل است.

۱- امام خمینی؛ آداب الصلاة، ۲۸.

۲- «بگو هرکس به سرشت خود عمل می‌کند؛ اسراء/۸۴»

۳- «صاف و پاک».

در ادامه می‌فرماید: «و يفكرون في خلق السموات و الارض ...» اولوالالباب به هیچ چیز سطحی و گذرا نمی‌نگرند بلکه تفکر و ژرف‌نگری از اوصاف آنها است.

ترتیب آیات قرآن توفیقی است و از طرفی خداوند، حکیم علی‌الاطلاق است و در سخنان حکیم تقدم و تأخر بیانگر مقصود و منظوری خاص است؛ در این آیه خداوند در بیان صفات اولوالالباب ابتدا بحث ذکر را بیان می‌فرماید بعد تفکر را، این پرسش مطرح است که آیا ابتدا باید ذکر باشد بعد تفکر و یا عکس آن؟ کدام یک از این دو نتیجه بخش است؟ عامه مردم بر این باورند که انسان باید با تفکر و تعقل به مطلبی برسد بعد ذکر او خاصیت داشته باشد و گرنه ذکر انسان جاهل چه سودی خواهد داشت به راستی چرا در قرآن ابتدا ذکر مطرح شده است و بعد تفکر؟

اگر اندکی تأمل کنیم درمی‌یابیم که دو مرحله تفکر در این آیه مدنظر است اول تفکر قبل از ذکر و دوم تفکر بعد از ذکر، همه از تفکر قبل از ذکر بهره‌مند هستند که با اندک تأملی حاصل می‌شود. این تفکر اجمالی برای شروع به ذکر کافی است. با یک مثال مسأله روشن‌تر می‌شود. انسان قبل از این که شروع به تحصیل علم کند، یک نوع علم اجمالی دارد به این که باید علم بیاموزد و آن «علم به عدم داشتن علم» است. اگر این علم اجمالی را نداشته باشد هیچ‌گاه در پی آموختن و تحصیل علم نخواهد رفت تفکر قبل از ذکر چنین است و این تفکر اختصاص به اولوالالباب ندارد. آنچه اختصاص به اولوالالباب دارد تفکر بعد از ذکر است که همه از آن بهره‌مند نیستند.

تفکر اگر نتیجه ندهد ابر است و فایده‌ای بر آن مترتب نیست، فکر یعنی حرکت در مبادی و رسیدن به مراد؛ «الفکر حركة الى المبادی و من المبادی الى المراد» اگر تفکر بعد از ذکر نباشد انسان در مقدمات خواهد ماند.

حال خداوند متعال چه نتیجه‌ای را برای تفکر بعد از ذکر عنوان می‌کند. در ادامه آیه می‌خوانیم «رَبَّنَا مَا خَلَقْتَ هَذَا بَاطِلًا سُبْحَانَكَ فَقِنَا عَذَابَ النَّارِ».

نتیجه تفکر بعد از ذکر:

۱) درک و رسیدن به هدف جهان است. ممکن است هدفمندی اجزاء جهان اختصاص به اولوالالباب نداشته باشد ولی درک هدف کلی جهان اختصاص به اولوالالباب دارد. اولوالالباب هدف مجموعه عالم را ببوده و عبث نمی‌دانند. سوره مؤمنون آیه ۱۱۵ اشاره به این مطلب دارد. «افحسبتم انما خلقناكم عبثاً و انکم الینا لاترجعون»؛ اولوالالباب هدف خلقت را رجوع الی ... می‌دانند.

۲) تنزیه ذاتی و فعلی خداوند: «سبحانک» این سبحانک دیگر لقلقه زبان نخواهد بود بلکه به حقیقت خدا را تنزیه می‌کنند.

۳) درک عظمت و قهر الهی آنجا که می‌گوید: «فقنا عذاب النار».

ذکر آرد فکر را در اهتزاز

ذکر را خورشید این افسرده ساز
اینقدر گفتیم باقی فکر کن
فکر اگر جامد بود رو ذکر کن
ذکر گو تا فکر، رو بالا کند
ذکر گفتن فکر را والا کند.